

تلخیص و تحریر
قاموس قرآن

سید محمود طیب حسینی

۱۳۹۹





فهرست

س.....	۲۶۵.....	سخن نخست.....	۹.....
ش.....	۳۰۹.....	مقدمه.....	۱۱.....
ص.....	۳۳۳.....	روش معنا کردن کلمات در قاموس.....	۱۲.....
ض.....	۳۵۷.....	مبانی واژه‌شناسی در قاموس.....	۱۳.....
ط.....	۳۶۷.....	ویژگی‌های قاموس قرآن.....	۱۴.....
ظ.....	۳۸۳.....	کارهای انجام گرفته در تلخیص قاموس.....	۱۵.....
ع.....	۳۸۹.....	الف.....	۱۹.....
غ.....	۴۲۷.....	ب.....	۵۹.....
ف.....	۴۴۵.....	ت.....	۹۱.....
ق.....	۴۶۷.....	ث.....	۹۹.....
ك.....	۴۹۷.....	ج.....	۱۰۵.....
ل.....	۵۲۳.....	ح.....	۱۲۹.....
م.....	۵۴۳.....	خ.....	۱۶۱.....
ن.....	۵۶۷.....	د.....	۱۸۷.....
ه.....	۶۰۳.....	ذ.....	۲۰۵.....
و.....	۶۱۷.....	ر.....	۲۱۵.....
ی.....	۶۴۷.....	ز.....	۲۴۹.....

مقدمه

یکی از دانش‌های علوم قرآنی برآمده از قرآن که نقش اول را در فهم و تفسیر قرآن مجید دارد، دانش مفردات قرآن و یا غریب‌القرآن است. تاکنون دانشمندان زیادی به زبان‌های مختلف، به ویژه به دو زبان فارسی و عربی آثاری را درباره شرح کلمات قرآن تدوین کرده‌اند. زرکشی و به تبع وی سیوطی، بعد از تجوید و آشنا شدن به قرائت قرآن، نخستین دانش مؤثر در فهم و تفسیر را دانش لغت و آگاهی از معانی کلمات قرآن یاد کرده‌اند. راغب اصفهانی صاحب بزرگ‌ترین و ارزشمندترین کتاب لغات قرآن، درباره اهمیت این دانش می‌نویسد: نخستین دانش مورد نیاز یک مفسر، علوم لفظی (ادبی) است و از میان علوم لفظی، تحقیق درباره کلمات قرآن از همه مهم‌تر است. نیاز مفسر به فهم و تفسیر کلمات قرآن همانند نیاز بنا به آجر، در ساختن بناست. کسی که می‌خواهد قرآن را تفسیر کند، نخست باید معنای واژه‌ها را بداند و گرنه نمی‌تواند قرآن را تفسیر کند. یکی از نیکوترین آثار در این موضوع به زبان فارسی که در زمان معاصر به نگارش درآمده، کتاب «قاموس قرآن»، تألیف دانشمند قرآن‌پژوه استاد سید علی اکبر قرشی است. این کتاب علی‌رغم ویژگی‌های فراوان و نوآوری‌هایش، اما تاکنون آن‌گونه که شایسته است معرفی نشده و مورد استفاده محققان و طلاب و دانشجویان قرار نگرفته، نزد عام و خاص ناشناخته مانده است. کتاب «قاموس قرآن»، مشهورترین اثر قرآنی استاد سید علی اکبر قرشی می‌باشد و شهرت این دانشمند عزیز، و امدار این اثر قرآنی است. موضوع این کتاب شرح کلمات قرآن مجید است که در هفت جلد تألیف و تنظیم و در قالب سه مجلد، انتشار یافته است. «قاموس قرآن» برای نخستین بار در اردیبهشت ۱۳۵۴ ش، پس از پایان یافتن تألیفش، توسط دارالکتب الاسلامیه در تهران، چاپ و منتشر گردید و تا سال ۱۳۷۴ ش بیش از ده بار تجدید چاپ شده است و انتشار آن همچنان ادامه دارد.

استاد قرشی در سال ۱۳۴۹ شمسی بعد از سال‌ها مطالعه و مباحثه و تحقیق و تدریس در زمینه تفسیر قرآن، دست به کار تألیف «قاموس قرآن» شده و پس از ۵ سال تلاش شبانه‌روزی در زمینه مفردات قرآن، در کنار تدریس تفسیر، حاصل کار و تلاش خود را در کتاب «قاموس قرآن»، به زبان فارسی تقدیم جامعه علمی و قرآن دوست کشور کرده است. مؤلف در شرح کلمات قرآن، فراوان از نهج البلاغه شاهد می‌آورد گویی در ذیل شرح هر کلمه چنانچه سخنی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه مشتمل بر آن کلمه وجود داشته، آن را نقل کرده است. در این اثر، مؤلف ارجمند بالغ بر ۱۸۰۰ کلمه قرآن شرح داده است.

روش معنا کردن کلمات در قاموس

روش کلی مؤلف در شرح کلمات قرآن را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. ذکر ریشه کلمه. معمولاً مؤلف بحث خود را درباره معنای هر کلمه با ذکر ریشه کلمه آغاز می‌کند. اما در موارد فراوانی نیز به جای ریشه کلمه، مصدر آن و گاه خود واژه قرآنی را مدخل بحث قرار داده است.
۲. بیان معنای اصلی کلمه. بعد از ذکر ریشه کلمه، معنای اصلی و مشهور کلمه را بیان می‌کند. در بسیاری از موارد بیان معنا با ذکر منبع آن همراه شده، و گاه بدون ذکر منبع است.
۳. بیان معانی مختلف کلمه. در بسیاری از موارد، مؤلف بعد از بیان معنای اصلی کلمه، سایر معانی کلمه را نیز گزارش می‌کند. در این بخش مؤلف معانی‌ای را گزارش می‌کند که می‌تواند در تفسیر آن واژه در قرآن مجید منظور باشد. این گزارش با استناد به منابع لغوی و احیاناً نقل سخن لغویان و مفسران همراه است.
۴. ذکر آیه مشتعل بر کلمه و ترجمه آن. بعد از بیان معنای اصلی و مشهور کلمه و نقل سخن لغویان و مفسران برای تأیید آن، آیه مشتعل بر واژه مورد بحث را نقل و آن را ترجمه کرده و واژه موجود در آیه را با توجه به معنایی که در بخش قبل بیان کرده، معنا می‌کند.
۵. ذکر بسامد کلمات. مؤلف در موارد فراوانی، به ویژه در مورد بسیاری از کلماتی که یک یا دو بار در قرآن آمده، بسامد (تعداد دفعات تکرار واژه در قرآن) را بیان کرده است. منبع مورد اعتماد مؤلف در این موضوع، کتاب «المعجم المفهرس» محمد فؤاد عبدالباقی بوده است.
۶. نقد دیدگاه‌های مفسران. چنانچه مفسران درباره معنای کلمه‌ای دیدگاه‌های متعدد یا مختلفی بیان کرده باشند، مؤلف اهتمام دارد که خواننده را میان معانی مختلف متحیررها نسازد. در چنین مواردی گاه مؤلف با نقد برخی دیدگاه‌ها، دیدگاه صحیح‌تر را انتخاب می‌کند (مثلاً ذیل واژه «نکاح») و گاه با نقد نظر مفسران با تکیه بر سیاق قرآن و فرهنگ عرب معنای جدیدی بیان می‌کند، (مثلاً ذیل واژه «نجم» و «عبد»). مؤلف در این بخش همواره انصاف در نقد را رعایت کرده و هرگز پا را از حریم ادب خارج نساخته است (برای نمونه نک: ذیل واژه «نصب»). در مواردی نیز اظهار نظر مؤلف به شکل تأیید دیدگاه مفسری خاص می‌باشد (مثلاً ذیل واژه «برزخ»).
۷. طرح مباحث موضوعی. مؤلف در لابه‌لای شرح معنای کلمات به مناسب به طرح مباحث متنوعی، به صورت موضوعی، پیرامون بعضی کلمات پرداخته است. برای نمونه ذیل شرح واژه «انجیل» بحث مبسوطی را درباره انجیل پنجگانه مسیحیان مطرح می‌کند (ج ۷، ص ۱۵ به بعد)، و در ذیل «نخل» درباره عسل و فواید آن بحث کرده و به شرح و تفسیر آیه شریفه پرداخته است، و در ذیل واژه «نساء» به مناسبت، درباره عدم جواز ازدواج با زنان پیامبر ﷺ بحث کرده است (ج ۷، ص ۶). (این‌گونه

الف

أ (الف) ← الف

آدم

عالم علیه السلام نقل کرده که آزر جدّ مادری ابراهیم علیه السلام بود. در کامل ابن اثیر، نام پدر آن حضرت را تاریخ نوشته و در تورات حاضر تارح است.

دوم آنکه؛ شیعه بالاتفاق در موّحد بودن پدران حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجماع دارند، و طبق نظر مجلسی (بحار، ج ۱۲، ص ۴۹، ط جدید) اخباری که بر اسلام پدران آن حضرت دلالت می‌کند، از طریق شیعه مستفیض بلکه متواتر است. بنابراین از نظر امامیه آزر جدّ امّی و یا عموی ابراهیم علیه السلام بود و پدران حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام همه موّحد بودند (مجمع البیان، ذیل آیه).

ناگفته نماند: تدبّر در کلام عرب و آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که معنای حقیقی «اب» گرچه پدر اصلی است، ولی در غیر آن نیز به قدری استعمال شده که نزدیک است معنای اصلی بعضاً به قرینه محتاج باشد. راغب گوید: «الاب: الوالد، ویسمی کلّ من کان سبباً فی ایجاد شیئی او اصلاحه او ظهوره اباً»، یعنی به پدر و هر که سبب ایجاد، یا اصلاح و یا ظهور چیزی باشد، «اب» گفته می‌شود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «أَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ من و تو، دو پدر این امت هستیم. به آنکه از میهمانان

«آدم»: کلمه‌ای است غیرعربی «دخیل»، که ۲۵ بار در قرآن آمده است، ۱۷ بار «آدم» و ۸ بار «بنی آدم»، لغویان و مفسران، آن را عَلَم شخص گرفته و نام یک فرد گفته‌اند، برخی هم آن را مثل انسان و بشر، اشاره به نوع انسان دانسته‌اند.

آزر

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا﴾ (انعام: ۷۴).
ظاهر آیه آن است که «آزر» پدر ابراهیم علیه السلام بود و آیات صریح است در اینکه آزر مشرک و بت پرست بود.
در اینجا دو نکته قابل توجه است:

اول آنکه؛ در تاریخ نام پدر ابراهیم علیه السلام را تارح یا تاریخ نوشته‌اند. از زجاج نقل شده: بین علمای نسب اختلاف نیست که نام پدر ابراهیم علیه السلام، تاریخ بود (مجمع البیان). مسعودی در اثبات الوصیة، پدر آن حضرت را از پیامبران شمرده و نام وی را تاریخ گفته است که در عهد نمرود به دعوت برخاست، آن‌گاه او را بیست و چهارمین پیغمبر از پیامبران شمرده و از

شد. بنابراین به نظر می‌آید که این پرندگان از بحر احمر آمده و سنگ‌ریزه‌هایشان با میکروب حصبه و آبله آلوده بوده است و بر اثر ریختن آنها این دو مرض در میان لشکریان بروز کرده و خداوند به این طریق آنها را تار و مار نموده است (الكامل فی التاريخ، ج ۱، ص ۲۶۳).

أَب

«أَب»: چراگاه، چراگاهی که برای چریدن و چیدن آماده است (مفردات)، گیاهان خودرو که چهارپایان خورند (اقرب الموارد). «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا... وَفَاكِهِةً وَأَبًا» (عبس: ۲۷-۳۱).

به نظر مراد از آن، علف‌های خودروست؛ زیرا «أَب» مفعول «أَنْبَتْنَا» است و رویدن در علف‌هاست نه در محل آنها و آنجا که چراگاه معنی شده، محل بالتبع مراد است. اصل آن، چنانکه اهل لغت گفته‌اند به معنی تهیو و آمادگی است: «أَبٌ لِلسَّيْرِ، أَبًا: تَهِيًا لَهُ». این کلمه ۱ بار در قرآن مجید آمده است.

أَبَد

«أَبَد»: همیشه، پیوسته. «مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا» (کهف: ۳)، یعنی مؤمنان در آن اجر، همیشگی هستند. راغب در مفردات گوید: «أَبَد» زمان مستمری است که قطع نمی‌شود و در ماده «أَمَد» گوید: «أَبَد» به معنی زمان غیر محدود است.

در اقرب الموارد است که: «أَبَد» ظرف زمان است و برای تأکید مستقبل می‌آید نه برای دوام و استمرار آن، اما تدبیر در آیات قرآن مجید ثابت می‌کند که «أَبَد» فقط برای تأکید نیست و در آیاتی از قرآن، از «أَبَد»

پذیرایی کند گویند: «ابوالاضیاف»، و به آنکه آتش جنگ بیفزوزد: «ابوالحرب» و به معلّم نیز «اب» گفته‌اند (مفردات).

در قرآن مجید، پدران در جای بزرگان قوم و بالعکس استعمال شده است، در چندین جا از کفار نقل شده که در مقابل پیامبران گفته‌اند: «بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْتَا عَلَيْهِ أَبَاءَنَا» (بقره: ۱۷۰)، یعنی از پدران خود پیروی خواهیم کرد. در جای دیگر به جای «آباءنا»... «سَادَتُنَا وَكِبْرَانُنَا» آمده، که روز قیامت خواهند گفت: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَانَنَا فَأَصَلُّوْنَا السَّبِيلَا» (احزاب: ۶۷).

در این صورت، بسیار آسان است که بگوییم: «آزر»، جدّ اُمّی ابراهیم علیه السلام بود و به او پدر خطاب کرده است. (نیز رک: میزان، ج ۷، ص ۱۶۸-۱۷۱). این کلمه ۱ بار در قرآن مجید آمده است.

أَب ← ابو

أَبَابِيل

«أَبَابِيل»: دسته‌ها و گروه‌ها. مفرد آن «أَبُول» مثل عَجُول (مجمع‌البیان)، یا «أَبِيل» است و برخی گفته‌اند: اسم جمع است و از خود مفرد ندارد (مفردات). «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (فیل: ۳)، «أَبَابِيل» حال از «طَيْرًا» و یا صفت آن است، یعنی بر آنها مرغانی را فرستاد در حالی که دسته‌ها و گروه‌ها بودند. تصور عموم است که «أَبَابِيل» علم جنس برای مرغانی است که بر سر لشکریان ابرهه سنگ ریختند، ولی این کلمه چنانکه گفتیم وصف و به معنی گروه‌ها و دسته‌هاست.

«أَبَابِيل» ۱ بار در قرآن کریم آمده است. ابن اثیر می‌نویسد: بیشتر اهل تاریخ برآنند که حصبه و آبله اولین بار در عرب بعد از واقعه فیل دیده

شدن نوشته است. با در نظر گرفتن آیه «وَذَا التُّوتِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» (انبیاء: ۷۸) که ظاهراً عبارت اِخْرَای «إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ» است، روشن می شود که «أَبَقَ» به معنی رفتن در حال خشم و قهر است و سخن قاموس درست است، با اضافه قید ناراحتی و انزجار. و اینکه «إِبَاق» را به معنی فرار گفته اند و «عبد آبق» به غلام فرار کننده اطلاق شده، منظور دویدن و فرار نیست بلکه رفتن در حال قهر از مولای خود است. این کلمه ۱ بار در قرآن مجید آمده است.

أبل

«إِبِلٍ»: شتر. «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه: ۱۷). «إِبِل» به معنی مطلق شتر است اعم از نر و ماده و از هر جنس که باشد، لفظ آن مفرد است و دلالت بر جنس دارد. چنانکه «جمل» شتر نر، و «ناقه» شتر ماده است.

«إِبِل» ۲ بار در قرآن مجید آمده است.

ابلیس ← بلیس

ابن ← بنو

أبو

«أَبٌ»: پدر، بزرگ قوم، مصلح. راغب گوید: پدر و هر که سبب اصلاح، یا ایجاد و ظهور چیزی بشود نسبت به آن «أَبٌ» است. بدین علت حضرت رسول ﷺ به علی ؑ گفت: «أَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»، و به کسی که از میهمانان پذیرایی کند «أَبُو الْأُضْيَافِ»، و به آنکه آتش جنگ برافروزد «أَبُو الْحَرْبِ» گویند، به معلم نیز «أَبٌ» گفته اند (مفردات). «أَبَتٌ» به کسر تاء، اصلش «أَبِي» است که یاء متکلم به تاء تبدیل شده است: «يَا

دوام و همیشگی فهمیده می شود، مثل: «مَا كَثِيرٌ فِيهِ أَبَدًا» (کهف: ۳)، «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا» (توبه: ۱۰۸)، «وَلَا أَنْ تَتَّكِبُوا أَرْوَاحَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا» (احزاب: ۵۳) و... ناگفته پیداست که از مکث و عدم قیام و عدم تزویج زنان حضرت رسول ﷺ بعد از رحلتش، در صورتی دوام و استمرار فهمیده می شود که «أَبَدًا» به آنها اضافه شود و بدون آن، دوام و عدم آن هر دو محتمل خواهد بود. در این صورت «أَبَدًا» برای تأسیس معنای جدیدی است نه تأکید معنای ما قبل.

«أَبَدًا» به معنی دهر نیز به کار رفته (قاموس) و وصف هم استعمال شده چنانکه در نهج البلاغه (خطبه ۱۰۷) آمده: «أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ»، یعنی خدایا تو دایم و همیشگی هستی و برای تو زمان محدودی نیست.

این کلمه ۲۸ بار در قرآن مجید آمده است.

ابراهیم

«ابراهیم ؑ»: جدّ اول حضرت رسول ﷺ و پیامبران بنی اسرائیل، مورد تصدیق مسلمین و یهود و نصاری است. نام مبارکش ۶۹ بار در قرآن مجید آمده، و دین مبین اسلام همان دین ابراهیم ؑ معرفی شده است.

أبق

«إِبَاقٌ»: رفتن در حال خشم. «إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» (صافات: ۱۴۰)، یعنی آن گاه که یونس ؑ در حال خشم و ناراضی به طرف کشتی پُر شده رفت. اکثر اهل لغت «إِبَاقٌ» را فرار معنی کرده اند. گویند: «أَبَقَ الْعَبْدُ»، یعنی غلام از آقایش فرار کرد. ولی قاموس آن را رفتن بدون ترس و زحمت و نیز رفتن پس از مخفی

«أَتَى يُؤْتِي إِيَّاءَ» از باب إفعال به معنی «دادن و عطا کردن» است، مانند: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ... وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»، «وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ»، «وَأَنزَلَهُمْ مِنَ مَالِ اللَّهِ»، «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ».

این ماده ۵۵۳ بار در قرآن مجید آمده است.

أَبَتْ لَا تَعْبُدُ الشَّيْطَانَ (مریم: ۴۴). واژه «أب» در اصل از ریشه «أبو» است.

این کلمه ۱۱۷ بار در قرآن مجید آمده است.

ابی

«إباء»: امتناع، خودداری. راغب آن را امتناع شدید گفته است. سخن راغب قریب به تحقیق است؛ زیرا لازم است با امتناع فرق مختصری داشته باشد. مطابق آیه «إِلَّا إِبْلِيسَ ابْنِ وَاشْتَكَبَ» (بقره: ۳۴)، علت امتناع ابلیس لعین، خودپسندی و استکبار بود.

گاهی سبب امتناع، عدم قدرت است، چنانکه از آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» (احزاب: ۷۲) استفاده می شود و ممکن است علت آن، بی‌اعتنایی باشد که نوعی خودپسندی است، چنانکه در آیه «فَأَنَّى أَكْفُرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (اسراء: ۸۹) به نظر می رسد از صدر آیه که درباره معاد است روشن می شود که انکار و امتناع مردم در اثر بی‌اعتنایی است.

این ماده ۱۳ بار در قرآن مجید آمده است.

أَث

«أثاث»: اهل لغت آن را اسباب خانه معنی کرده اند، مانند: «أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ» (نحل: ۸۰). راغب قید کثرت را بر آن افزوده و گوید: ریشه آن از «أَثٌ، إِذَا كَثُرَ وَتَكَثَفَ» است و به هر مالی که زیاد باشد «أَثَاثٌ» گویند. و «أثاث» آن است که برای مصرف و استفاده باشد نه برای تجارت (اقرب الموارد). «أثاث» در آیه یاد شده، اسباب خانه (مجمع البیان) و در آیه «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِثِيًّا» (مریم: ۷۴) به نظر، به معنی اسباب زندگی است، یعنی پیش از آنها مردمان بسیاری هلاک کرده ایم که از حیث وسایل زندگی و منظر، بهتر بودند.

علامه در میزان فرموده: «متاع» اعم از «أثاث» است. «متاع» هر آن چیزی است که از آن بهره می برند، و «أثاث» به لوازم خانه اختصاص دارد.

این کلمه ۲ بار در قرآن مجید آمده است.

أَثَر

«أَثَرٌ»: نشانه، باقی مانده شی‌ای (قاموس). به طور کلی «اثر» علامت و نشانه‌ای است که از چیزی یا از کسی باقی ماند؛ خواه بنایی باشد یا دینی یا بدعتی یا جای پای و یا غیر از اینها. در آیه شریفه «نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ» (یس: ۱۲) مراد، اعمال و

أْتَى

«إِثْبَانًا»: آمدن، آوردن، مانند: «أَتَى أَمْرًا لَلَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» (نحل: ۱)، یعنی امر خدا آمد آن را به عجله نخواهید، و مثل: «وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ» (نساء: ۱۵)، یعنی زنانی که زنا می آورند. در تفسیر میزان ذیل آیه فوق آمده است که «أْتَى» به صورت متعدی به نفسه (اتاه) و با حرف جر (أْتَى ب) به معنی انجام دادن است. اما در قرآن مجید اغلب به معنی آمدن به کار رفته و به معنی آوردن، خیلی کم آمده است.

کارها و سنت‌هایی است که از انسان‌ها باقی می‌ماند. و در آیه «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳) مراد، طریقه است، یعنی ما پدران خود را بر دینی و طریقه‌ای یافتیم و ما از آثار و باقی‌مانده آنها که همان طریقه‌شان است پیروی خواهیم کرد.

«اثر» را «بعد و پشت سر» نیز معنی کرده‌اند، گویند: «خرج في أثره»؛ یعنی در پی او خارج شد. راه و جای قدم‌های کسی که جلوتر رفته، علامت و باقی‌مانده اوست و آنکه از پس وی خارج می‌شود در علامت و نشانه او قدم برمی‌دارد. موسی علیه السلام درباره قومش به خدا عرض می‌کند: «هُمُ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أَثَرِي» (طه: ۸۴)؛ قوم من پشت سر من‌اند، یعنی آن هفتاد نفر به راهی که من پیموده‌ام قدم خواهند گذاشت و در «طور» به من خواهند رسید. در آیه «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» (مائده: ۴۶) مراد از «آثار» همان دین و طریقه توحید است که اثر پیامبران گذشته است، یعنی عیسی بن مریم را در پی آنها و بر دین آنها فرستادیم. در آیه «إِنِّي بَكِتَابٍ مِّنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَا زَكَاةٌ مِّنْ عِلْمٍ» (احقاف: ۴)، به معنی بقیه و نشانه است، یعنی کتابی غیر از این و یا نشانه‌ای از علم که اثر گذشتگان است بیاورید.

«اثر، یؤثر» از باب افعال، یعنی برگزیدن و اختیار کردن، مثل: «وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نازعات: ۳۸)، یعنی زندگی دنیا را برگزید، و مثل: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَتْ يَوْمًا حِصَاةً» (حشر: ۹). راغب در مفردات گوید: استعمال «اثر» از روی استعاره در معنای تفضّل و برگزیدن به کار رفته است.

ماده «اثر» ۲۱ بار در قرآن مجید آمده است.

اثل

«اثل»: درخت گز، یا نوعی از درخت گز، و آن درختی است که بیشتر در کناره‌های آب و رودخانه روید و آن را به عربی «طرفاء» گویند (برهان قاطع). «ذَوَاتِي أَكُلِي حَمَاطٍ وَأَثَلِي» (سباء: ۱۶)، در مجمع البحرین آمده: «إِنَّ مِنْبِرَ النَّبِيِّ كَانَ مِنْ أَثَلِ الْغَابِيَةِ»؛ منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از درخت گز بیشه بود. این کلمه ۱ بار در قرآن مجید آمده است.

اثم

«اثم»: گناه، خمر، قمار، کار حرام (قاموس)، نام کارهایی است که از ثواب باز می‌دارند (مفردات). به نظر می‌آید که معنی اصلی «اثم»، ضرر باشد. در قرآن می‌خوانیم: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا» (بقره: ۲۱۹)؛ از تواز خمر و قمار می‌پرسند، بگو در آن دو، ضرری بزرگ و نیز منافی برای مردم است ولی ضررشان از نفعشان بیشتر است. از مقابلۀ «اثم» با «منافع» و «اثمها» به «نفعها» به دست می‌آید که معنی اصلی آن ضرر است؛ زیرا همیشه ضرر، مقابل نفع است. در این صورت به گناه و قمار و خمر و مطلق کار حرام از آن جهت «اثم» گفته شده که ضررند و از خیر باز می‌دارند. «اثم» در آیه «يَلْقَىٰ أَثَامًا» (فرقان: ۶۸) به معنی عذاب و عقوبت است، گویا به عذاب از آن جهت «اثم» اطلاق شده که مسبب از «اثم» و از باب تسمیۀ مسبب به اسم سبب است. «اثم»: گناهکار، به ضرافتاده.

«وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (بقره: ۲۸۳)؛ هر که کتمان شهادت کند قلبش گناهکار است. «اثم»

خوب می دانستند. در آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ» (آل عمران: ۱۸۵) به نظر می آید مراد از «اجور» اعم باشد.
ماده «أَجْر» ۱۱۰ بار در قرآن مجید آمده است.

أَجَل

«أَجَل»: مدّت معین، و پایان مدّت (قاموس). راغب گوید: «أَجَل» مدّتی است که برای چیزی معین شود و «أَجَل» انسان، مدّت حیات اوست. بنابراین «اجل» دو معنی دارد: مدّت معین و آخر مدّت. و شاید استعمال آن در «آخرمدت» به طور مجاز باشد. می توان گفت که معنای اصلی و غالب آن در آیاتی مثل: «لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى»، «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ»، «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»، «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ» و هم چنین «أَيُّمًا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ» تمام مدت است.

در آیه «وَأَنْتَ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ» (اعراف: ۱۸۵) ممکن است مراد، آخر مدت باشد، یعنی آخر عمرشان نزدیک است و شاید مراد، تمام مدت باشد، یعنی نزدیک است که اجلشان (عمرشان) تمام شود. در مجمع البیان آن را وقت مرگ گرفته، یعنی زمان مرگشان نزدیک است.

روشن ترین آیه ای که «اجل» را به معنی آخر مدت گرفته اند آیه «فَإِذَا بَلَغَ الْأَجَلَ نَوَّامِسُكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ قَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» (طلاق: ۲) است، یعنی چون زنان به آخر وقت عده رسیدند آنها را به شایستگی نگاه دارید (به آنها رجوع کنید) و یا به شایستگی از آنها جدا شوید.

به نظر می آید که مراد از «أَجَل» در آیه، تمام مدت و مراد از «بلوغ اجل» تمام شدن آن و مراد از

صیغه مبالغه است: «وَيَلِكُلِّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» (جاثیه: ۷).
«تَأْتِيْمٌ»: نسبت دادن گناه به دیگری است: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لِقَاوًا وَلَا تَأْتِيْمًا» (واقعه: ۲۵)، یعنی در بهشت، بیهوده و نسبت دادن گناه به یکدیگر نمی شنوند.
ماده «إِثْم» ۴۸ بار در قرآن مجید آمده است.

أَجْج

«أَجْج»: آب شوری که به تلخی زند (قاموس). «هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» (فاطر: ۱۲)، «لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا» (واقعه: ۷۰)؛ اگر می خواستیم آن (آب باران) را تلخ و شور قرار می دادیم و وقت تبخیر، املاح دریا با آن تبخیر می شد، چرا شکر نمی کنید؟! این کلمه ۳ بار در قرآن مجید آمده است.

أَجْر

«أَجْر»: مزد، ثواب و پاداش که در مقابل عمل نیک به انسان می رسد.

«اجیر»: کسی است که در مقابل مزد کار می کند.
«استیجار»: به مزدوری گرفتن. در قرآن مجید به ثواب آخرت و دنیا هر دو اطلاق شده است: «وَلَا جُرْ الْأَخْرَجَةُ الْأَجْرُ» (نحل: ۴۱)، «وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا» (عنکبوت: ۲۷). نیز به مهریه زنان «اجر» گفته شده: «وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء: ۲۵).

راغب در مفردات تصریح می کند: «أَجْر» فقط در مزد عمل خوب گفته می شود بر خلاف «جزاء» که در عمل خوب و بد هر دو استعمال می شود. ناگفته نماند در تمام قرآن کریم «اجر» در مقابل عمل نیک استعمال شده حتی در آیه «فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَيُّنَا لَنَا الْأَجْرُ» (شعراء: ۴۱)؛ زیرا ساحران عمل خویش را

أحد

«أحد»: این کلمه در اصل «وحد» با واو است و دارای دو استعمال می‌باشد: یکی آنکه اسم استعمال می‌شود در این صورت به معنی یکی و یک نفر است: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ» (بقره: ۱۸۰)، یعنی آنگاه که مرگ یکی از شما رسید. و چون در سیاق نفی واقع شود افادهٔ عموم می‌کند، مثل: «وَمَا هُمْ بِضَائِرٍ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِبُ اللَّهُ» (بقره: ۱۰۲)؛ به هیچ کس جز به اذن خدا به واسطهٔ آن سحر ضرر نمی‌زنند. بیشتر استعمال آن در قرآن مجید در سیاق نفی است.

مؤثث «اخذ»، «إِخْدَى» است: «هَلْ تَرَى صُورَتَ بِنَا إِلَّا إِخْدَى الْمُحْسِنِينَ» (توبه: ۵۲)، و در قرآن به ضمائر «کم»، «ما»، «هم»، «هما»، «هنّ ونا» و نیز به اسم ظاهر اضافه شده و هم مقطوع از اضافه آمده است.

استعمال دوّم «اخذ» آن است که وصف باشد به معنی یکتا و بی‌همتا و در این استعمال فقط به ذات باری تعالی اطلاق می‌شود (مفردات، قاموس)، مثل: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (توحید: ۱).

مادهٔ «اخذ» ۱۵۳ بار در قرآن مجید آمده است.

أخ ← أخو

أخذ

«أخذ»: گرفتن، حیازت: «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْعَصْبُ أَحَذَّ الْأَوَاحِ» (اعراف: ۱۵۴)؛ چون غضب موسی ﷺ فرو نشست الواح را گرفت. مصادیق «اخذ» و کیفیت آن مختلف است ولی در همهٔ آنها معنی اوّلی ملحوظ می‌باشد، مثل: اخذ پیمان، اخذ به عذاب، اخذ زمین زینت خود را از رویدنی‌ها، اخذ چیزی با دست، اخذ خلق، یعنی متخلق شدن به خلقی و نظایر اینها.

«فَأَمْسِكُوهُمْ» نگاه داشتن با عقد جدید است، یعنی چون مدتشان تمام شد به شایستگی با عقد جدید آنها را نگاه دارید و یا جدا شوید. آیهٔ «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (اعراف: ۳۴) صریح است در اینکه امت‌ها نیز مدّت معین دارند و چون مدتشان سرآمد از بین خواهند رفت، مانند: قوم نوح، عاد، ثمود و اقوام دیگر که نامشان در تاریخ مانده است. ممکن است مدّت ملّتی تا آخر دنیا باشد مانند امت اسلام و این امر، آن را از مدّت دار بودن خارج نمی‌کند. در تفسیر المیزان است که آیهٔ «وَالْقِيَامَةَ بَيِّنُهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (مائده: ۶۴) دلالت دارد که امت یهود تا قیامت باقی خواهد ماند. نگارنده گوید: آیهٔ «فَأَقْرَيْتَنَا بَيِّنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (مائده: ۱۴) نیز مشابه آن است که راجع به نصاری می‌باشد.

«أجل»: سبب، علت. «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» (مائده: ۳۲)، یعنی به سبب آن قتل بر بنی اسرائیل چنین نوشتیم. برخی اصل آن را به معنی جنایت دانسته گویند: این کلمه ابتدا در تعلیل جنایت، سپس در مطلق تعلیل استعمال شده است (اقرّب الموارد).

مادهٔ «اجل» ۵۷ بار در قرآن مجید آمده است.

۱. چنانکه نظیر این کلمه دربارهٔ عدهٔ وفات آمده و مراد از آن، تمام شدن مدت است در آیهٔ ۲۳۴ بقره چنین آمده است: «يَتَرْتَضْنَ يَأْتِفُسِهِنَّ رَبِّعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ»، یعنی چون مدتشان سرآمد بر شما در آنچه می‌کنند گناهی نیست.